

فلسفه دین، دوره ۱۳، شماره ۱، بهار ۱۳۹۵

صفحات ۱۱۳-۱۳۸

بررسی و نقد مفهوم وحی گزاره‌ای و غیر گزاره‌ای در الهیات مسیحی

وحیده فخار نوغانی*

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۱۱)

چکیده

پدیده وحی و تبیین آن یکی از مهم‌ترین موضوعات در حوزه ادیان الهی محسوب می‌شود. ماهیت رازگونه و فراطبیعی این پدیده سبب شده است تا رویکردهای گوناگونی در این خصوص از سوی اندیشمندان دینی مطرح شود. در الهیات مسیحی دو رویکرد کلی گزاره‌ای و غیر گزاره‌ای در تبیین وحی وجود دارد. بر اساس رویکرد اول وحی عبارت از مجموعه آگاهی‌هایی است که در قالب عبارات و گزاره‌ها آشکار می‌شود، در حالی که بر اساس رویکرد دوم پدیده وحی نه از سنخ گزاره بلکه به معنای مکاشفه است. در این مقاله ضمن بررسی، تحلیل و نقد هر یک از دو رویکرد، تلاش شده است تا مهم‌ترین نقص‌ها و کاستی‌های موجود در هر یک از دیدگاه‌ها مطرح شود. فروکاهش وحی به ساحت گزاره‌ای صرف در رویکرد گزاره‌ای، عدم توجه به مبانی انسان‌شناسی و هستی‌شناسی و فروکاهش وحی به سطح نازلی از تجربیات بشری در رویکرد غیر گزاره‌ای و نیز غفلت از مبانی زبان‌شناسی در حوزه زبان دین، برخی از مهم‌ترین نقص‌های الهیات مسیحی در تبیین پدیده وحی هستند.

واژگان کلیدی

الگوهای مکاشفه، انکشاف، وحی غیر گزاره‌ای، وحی گزاره‌ای.

مقدمه

پدیده وحی از جمله مهم‌ترین موضوعات در ادیان الهی است. هرچند این پدیده در میان ادیان الهی مشترک به نظر می‌رسد، به دلیل ماهیت رازگونه و فراطبیعی وحی، تبیین‌های گوناگونی از ماهیت و چیستی آن مطرح شده است. در نگاه رایج میان اندیشمندان اسلامی واژه وحی از معانی گوناگونی برخوردار است که در تمامی این معانی نوعی تفهیم و القای سریع و نهانی منظوری است (ابن‌منظور، ج ۱۵: ۲۴۰؛ مصطفوی، ج ۳: ۵۵). بر اساس آیات قرآنی نیز وحی از مراتب و مصادیق گوناگونی برخوردار است که متناسب با ظرفیت مخاطب تحقق می‌یابد (مریم: ۱۰؛ نحل: ۶۸؛ فصلت: ۱۲). یکی از مهم‌ترین مصادیق وحی عبارت از سخن گفتن خدا با انسان به منظور انتقال برخی از حقایق و معارف است که عالی‌ترین نوع آن در وجود انبیای الهی محقق می‌شود (قصص: ۷؛ شوری: ۳).

پیروان ادیان ابراهیمی بر این عقیده‌اند که شناخت خداوند از طریق وحی نسبت به سایر مراتب شناخت کامل‌تر است. در سنت‌های دینی یهودیت، مسیحیت و اسلام، خداوند موجودی بی‌نهایت و مطلق است و به همین دلیل برای هیچ‌کس مقدور نیست که درباره خدا آگاهی کاملی جز به اذن و اراده او به دست آورد (Evans, 2005: 313). در الهیات مسیحی شناخت خداوند از راه وحی در برابر شناخت طبیعی (که حاصل تأمل عقلانی در نظام طبیعت است) قرار دارد. در میان متکلمان مسیحی این اتفاق نظر وجود دارد که طبیعت یا آفرینش، شاهد و گواه خداوند آفرینشگر است و الهیات طبیعی، مبتنی بر تأملات عقلانی بشر در نظام طبیعت محسوب می‌شود. چنین شناخت طبیعی از خدا به تنهایی کامل نیست و لازم است که از طریق وحی و مکاشفه تکمیل شود. به تعبیر دیگر شناخت و حیانی، راه را برای اطلاعاتی هموار می‌کند که از طریق تأملات عقلانی دست‌نیافتنی هستند.

هرچند درباره نکته اخیر در میان متکلمان مسیحی توافق وجود دارد، در خصوص این مسئله که در جریان وحی چه نوع از آگاهی‌هایی برای انسان آشکار می‌شود، اختلاف نظر

وجود دارد. در اندیشه مسیحی دو رویکرد کلی نسبت به مسئله وحی وجود دارد. نخست رویکرد گزاره‌ای است که در آن وحی عبارت از مجموعه آگاهی‌های نازل‌شده از سوی خداوند در قالب عبارات و گزاره‌هاست. در مقابل این رویکرد، رویکرد غیرگزاره‌ای قرار دارد که در آن شناخت و حیانی و به تعبیر دقیق‌تر شناخت از راه مکاشفه، مفید معنایی بیش از شناخت آگاهی‌بخش درباره خداوند از طریق عبارات و گزاره‌ها و متضمن معنای انکشاف خداوند است.

مبنای این تقسیم‌بندی تمایزی است که از منظر پیروان آن باید میان دو مرتبه از شناخت یعنی «شناخت درباره یک فرد» یا «شناخت یک فرد» قائل شد (McGrath, 2011: 153). «شناخت درباره یک فرد» عبارت از مجموعه‌ای از شناخت‌های بیرونی مانند قد، وزن و امثال آن است. در مقابل، مرتبه دوم شناخت یعنی «شناخت فرد» به نوعی بر ارتباط شخصی دلالت می‌کند. از منظر اندیشمندان مسیحی بر مبنای چنین تمایزی در مراتب شناخت، مکاشفه به معنای گسترده و تعمیم‌یافته خود صرفاً به معنای انتقال مجموعه‌ای از آگاهی‌ها نیست، بلکه انکشاف ذاتی خداوند در تاریخ خواهد بود. خداوند با فرایند انکشاف خود که نقطه اوج و کمال آن در تاریخ عیسی ناصری است، ابتکار عمل را به دست گرفته و خود را به گونه‌های مختلفی آشکار کرده است.

این تقسیم‌بندی از وحی در حوزه الهیات مسیحی، معلول جریان تحول معنایی وحی از وحی گزاره‌ای به وحی غیرگزاره‌ای است که در نتیجه مطالعات انتقادی نسبت به کتاب مقدس در سده‌های نوزدهم و بیستم به وقوع پیوست و سبب ظهور دو رویکرد وحی گزاره‌ای و غیرگزاره‌ای در میان اندیشمندان مسیحی شد. در الهیات سنتی مسیحی، وحی به مفهوم گزاره‌ای آن پذیرفته شده است (Evans, 2005: 324). در این دیدگاه وحی عبارت از حقایق و واقعیت‌هایی بوده که از سوی خداوند در قالب عبارات و گزاره‌ها بر انسان آشکار می‌شود و از آنجایی که این وحی از سوی خدای متعال است، مؤمنان بر این باور هستند که این گزاره‌ها صادق و فراتر از هرگونه شک و تردیدند.

دیدگاه سنتی از وحی گزاره‌ای از سوی بسیاری از الهیدانان قرن بیستم خصوصاً کسانی که با الهیات نئوآرتدکس و الهیات دیالکتیکی مرتبط بودند، مورد سؤال و انتقادهای جدی واقع شد. مطالعات انتقادی نسبت به کتاب مقدس، به تدریج زمینه ظهور رویکرد غیرگزاره‌ای نسبت به مسئله وحی را در میان اندیشمندان مسیحی فراهم کرد. پیروان دیدگاه اخیر بر این امر تأکید داشتند که وحی مجموعه‌ای از گزاره‌ها نیست، بلکه انکشاف خود خداوند است تا یک رابطه شخصی را با بشر آغاز کند (هوردن، ۱۳۶۸: ۱۰۹). به تعبیر دیگر آنچه خدا آشکار می‌کند، گزاره‌ها یا اطلاعات نیست، بلکه خود خداست. در پدیده وحی ما مجموعه‌ای از اطلاعات رمزگونه را به دست نمی‌آوریم، بلکه به‌سوی یک رابطه زنده و پویا با شخص خدا هدایت می‌شویم.

پیروان هر یک از این دو دیدگاه علاوه بر ارائه دلایلی به نفع دیدگاه خود، انتقادهای جدی را نیز در برابر دیدگاه رقیب مطرح کرده‌اند، به‌گونه‌ای که این دو رویکرد را در مقابل یکدیگر و به‌عنوان دو دیدگاه رقیب در تبیین وحی قرار داده است. البته در کنار این دو رویکرد می‌توان به رویکرد سوم نیز اشاره کرد که به جمع میان دو رویکرد معتقد است. مک‌گراث که از جمله مدافعان رویکرد اخیر محسوب می‌شود، معتقد است که بزرگ‌ترین نقطه ضعف الهیات مسیحی در این است که این دو رویکرد را در تبیین وحی جمع‌پذیر نمی‌داند، در حالی که این دو رویکرد مکمل یکدیگرند و پذیرش یکی مستلزم نفی دیگری نیست (McGrath, 2011: 154).

محور اصلی این پژوهش، بررسی و نقد رویکردهای رایج در الهیات مسیحی در تبیین مسئله وحی است. در این پژوهش علاوه بر توصیف و تحلیل هر یک از رویکردهای رایج و بررسی نقدهایی که از منظر منتقدان در خصوص هر رویکرد بیان شده است، برخی از مهم‌ترین نقص‌ها و ایرادها در هر رویکرد با نگاهی به دیدگاه اندیشمندان اسلامی بررسی شده است. علاوه بر این در پایان پژوهش مهم‌ترین نکاتی که در تبیین پدیده وحی باید به آن توجه کرد، با توجه به نقص‌ها و کاستی‌های هر رویکرد مطرح شده است.

۱. وحی گزاره‌ای^۱

در رویکرد گزاره‌ای، وحی به مثابه آموزه‌هایی درباره فعل خدا و هدف نهایی او در جهان است که در قالب عبارات و گزاره‌ها آشکار می‌شود و از طریق وسائلی فراتر از طبیعت به انسان منتقل می‌شود (هیگ، ۱۳۸۱: ۱۳۶). این گزاره‌ها حقایق ازل و فراتر از زمان هستند که در کتاب مقدس و آموزه‌های رسمی کلیسا یافت می‌شوند (Facker, 1997: 16).

دیدگاه سنتی مسیحی که قائل به وحی گزاره‌ای است، بر این نکته تأکید می‌کند که خداوند حقایق و واقعیت‌ها را در قالب گزاره‌هایی که بشر باید به آنها ایمان بیاورد، وحی می‌کند (Evans, 2005: 324). وحی گزاره‌ای به این معنا اشاره دارد که خداوند حقایق را درباره ماهیت خویش به انسان وحی و به تعبیر صحیح‌تر بر انسان منکشف و آشکار می‌کند. این حقایق از آن رو گزاره‌ای نامیده می‌شوند که در قالب کلمات، عبارات و گزاره‌ها آشکار می‌شوند. از منظر مؤمنان این گزاره‌ها صادق و فراتر از هرگونه شک و تردید هستند، زیرا این وحی از سوی خداست و دربردارنده حقایق درباره خدای متعال است. به‌عنوان نمونه یهودیان و مسیحیان معتقدند که «ده فرمان» از سوی خدای متعال در کوه سینا بر حضرت موسی عليه السلام نازل شده است. به اعتقاد اکثریت یهودیان و مسیحیان «ده فرمان» شامل حقایق درباره خدای متعال است که غیرقابل تردید و نقدناپذیرند، چنانکه مسلمانان درباره قرآن نیز چنین اعتقادی دارند (Taylor, 2007: 301). این مطلب در قرآن کریم به صراحت ذکر شده است (فصلت: ۴۲، نساء: ۸۲، کهف: ۱-۲، زمر: ۸، اسراء: ۱۰۵).

در واقع ویژگی اصلی وحی گزاره‌ای این است که در آن حقایق از سوی خدای متعال وحی می‌شود که خطاناپذیر است و به تفسیر مجدد نیاز ندارد. در این رویکرد ایمان عبارت از باور و پذیرش قلبی حقایق است که در قالب وحی الهی نازل شده‌اند.

این تبیین از وحی که مورد پذیرش مکتب‌های انجیلی محافظه‌کار و نومدرسی کاتولیک بوده، از نفوذ چشمگیری در سنت مسیحی برخوردار است. به نظر برخی از پروتستان‌های

1. propositional revelation

محافظه‌کار، حقایق درباره‌ی خداوند را باید از کتاب مقدس به دست آورد که مجموعه‌ای از گزاره‌های اعتقادی هستند. از نمایندگان فکری این گروه می‌توان به کارل هنری و هرمن دیکمان اشاره کرد (Fackre, 1997: 16). به نظر کارل هنری در کتاب «خدا، مکاشفه و حجیت» مکاشفه آگاهی‌های اشاری درباره‌ی ماهیت خداوند محسوب می‌شود که کتاب مقدس آن را در اختیار ما گذاشته است (McGrath, 2011: 154).

۱.۱. انتقادهای بر وحی گزاره‌ای

چنانکه پیش از این گذشت، رویکرد گزاره‌ای با وجود نفوذی که در مسیحیان سنتی داشت، با انتقادهای فراوانی روبه‌رو شد که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

۱.۱. رویکرد گزاره‌ای حکایت از این دارد که گیرنده‌ی وحی منفعل است و فقط وحی را دریافت می‌کند؛ در حالی که بسیاری از فلاسفه بر این نظرند که از منظر روانشناسی ذهن بشر نمی‌تواند به صورت منفعلانه حقایق را دریافت کند، بلکه در دریافت حقایق به صورت فعال عمل می‌کند (Taylor, 2007: 301).

۱.۱. ایراد دیگر این است که ذهن انسان در یادگیری و یادآوری حقایق شاید دچار خطا یا فراموشی شود. انسان ممکن است در زمان یادگیری حقایق آن را به درستی فرانگیرد یا اینکه در یادآوری آن، بخشی را کم یا به آن اضافه کند. این یعنی شاید وحی گزاره‌ای به درستی و عیناً دریافت و ثبت نشود.

۱.۳. هیچ راهی وجود ندارد که بتوان ثابت کرد وحی گزاره‌ای اتفاق افتاده و محقق شده است. علاوه بر این از چه راهی می‌توان اثبات کرد که وحی گزاره‌ای صادق است؟ با وجود باور مؤمنان، هیچ تضمینی وجود ندارد که وحی ناب و صادق باشد؟

۱.۴. ادیان مختلف مدعی دریافت وحی گزاره‌ای هستند، در حالی که حقایق و حیانی ادیان با یکدیگر در تعارضند. چگونه می‌توان این تعارض را حل کرد و چگونه می‌توان فهمید که کدام حقیقت از میان حقایق متنوع و متعارض صادق است؟ (Taylor, 2007: 302).

۱. ۱. ۵. رویکرد گزاره‌ای بر این پیش‌فرض مبتنی است که حقایق و حیانی در قالب‌های گزاره‌ای بیان‌شدنی هستند، در حالی که چنین پیش‌فرضی محل تردید است. جورج لیندبک از الهیدانان پست‌لیبرال در کتاب «ماهیت آموزه» این رویکرد را از همین جنبه به‌شدت مورد انتقاد قرار داده است. به نظر لیندبک این رویکرد، رویکردی گزاره‌ای و شناختاری نسبت به ماهیت مکاشفه دارد و مکاشفه به‌مثابه گزاره‌های اخباری و مدعیات صدق و کذب‌پذیر درباره واقعات عینی تلقی می‌شود. این رویکرد پذیرفتنی نیست، چرا که بر این پیش‌فرض نادرست استوار است که می‌توان حقایق عینی درباره خدا را به‌طور قطعی، جامع و همیشگی و به شکل گزاره‌گونه بیان کرد.

بر همین مبنا برونر نیز منتقد رویکرد گزاره‌ای نسبت به مکاشفه است. از نظر برونر در رویکرد گزاره‌ای، مکاشفه به‌مثابه کلمات یا گزاره‌هایی درباره خدا تلقی می‌شود و این یعنی خدا در این رویکرد نه به‌مثابه یک شخص بلکه تا حد یک شیء تنزل می‌یابد. هیچ سخن و کلامی بیانگر راز خدا به‌مثابه یک شخص نیست. مکاشفه هرگز به‌معنای ابلاغ و انتقال معرفت نیست، بلکه نوعی دوستی حیات‌بخش و احیاگر زندگی است (McGrath, 2011: 156).

۲.۱. نقدی بر نقد

به‌طور کلی ایرادهای یادشده نسبت به رویکرد گزاره‌ای در تبیین وحی، در سه محور دریافت‌کننده وحی، امکان وقوع وحی و امکان ظهور و انکشاف حقایق و حیانی در قالب‌های گزاره‌ای است.

آنچه گذشت نقدهایی از منظر منتقدان مسیحی نسبت به رویکرد گزاره‌ای بود که مخالف تبیین گزاره‌ای وحی است. هرچند فروکاهش وحی به ساحت گزاره‌ای صرف ایرادهایی اساسی دارد که برخی از آنها در نقدهای پیشین مطرح شد؛ اما باید توجه داشت که توجه به بعد گزاره‌ای وحی از اهمیت خاصی برخوردار است؛ چرا که ظهور و انکشاف وحی در قالب الفاظ و گزاره‌ها، به قصد نزدیک کردن محتوای متعالی آن به سطح درک مخاطب است و از این‌رو پاسخ به انتقادهایی که به‌طور کلی اهمیت ساحت گزاره‌ای وحی

را نادیده می‌گیرد، ضروری است. برخی از اندیشمندان اسلامی به این نکته اشاره کرده‌اند که ظهور وحی در قالب الفاظ و عبارات از آن جنبه است که ابزار انتقال معانی و مفاهیم در سطح ادراکات بشری زبان است و اگر رسالت پیامبران برای نجات و هدایت انسان‌ها نبود یا اینکه مخاطبان پیامبران در حدی بودند که می‌توانستند همان‌گونه که پیامبر حقایق و حیانی را دریافت می‌کند، از او اخذ کنند؛ به ظهور لفظی این حقایق نیازی نبود (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۴۴). اما با توجه به ضرورت هدایت انسان‌ها و نیز عدم توانایی عموم انسان‌ها در دریافت حقایق و حیانی از راه ادراکات فراطبیعی، این ظهور امر گریزناپذیری به نظر می‌رسد.

۱. ۲. ۱. در پاسخ به انتقاد اول و دوم می‌توان گفت که یکسان انگاشتن دریافت وحی با دریافت‌های بشری در حوزه علوم حصولی سبب چنین مقایسه ناصوابی شده است. از منظر معرفت‌شناسی دینی، معرفت و حیانی هم از نظر محتوا و هم از نظر قابل و دریافت‌کننده آن کاملاً متمایز از معرفت‌های بشری است و خطاناپذیری دریافت‌کننده وحی از سه بعد دریافت، حفظ و انتقال زمینه طرح چنین ایرادی را مرتفع می‌کند.

در این نگاه، نوع ادراک و انتقال وحی کاملاً با ادراکات حصولی انسان در حوزه آگاهی‌های بشری یکسان تصور شده و بر همین اساس انتقادهایی بر آن وارد شده است. در واقع چنانکه طرفداران رویکرد گزاره‌ای وحی در الهیات مسیحی ظهور و نزول حقایق و حیانی را به مرتبه گزاره‌ای صرف فروگاهش داده‌اند، منتقدان نیز بر همان اساس دچار خطای فروگاهش وحی به ساحت ادراک‌های بشری شده و امکان خطا در گیرنده وحی را بر مبنای خطاپذیری بشر در حوزه دریافت‌های بشری جایز شمرده‌اند؛ در حالی که از منظر معرفت‌شناسی دینی، آگاهی‌های و حیانی از سنخ علوم حضوری است که خطا در آن راه ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۶۹).

۱. ۲. ۲. اشکال دیگر منتقدان مبنی بر تردید در اصل وقوع وحی گزاره‌ای و نیز ناب بودن و عدم تحریف آن، با توجه به گواهی شاهدان معتبر از منظر تاریخی پذیرفتنی به نظر

نمی‌رسد. چنانکه در حوزه مطالعات تاریخی، اعتماد به روایت راویان موثق و ثبت دقیق وقایع توسط شاهدان، مبنای پذیرش گزاره‌های تاریخی است در زمینه اصل وقوع وحی گزاره‌ای و تحریف‌ناپذیری آن در برخی از سنت‌های دینی می‌توان به این شیوه عمل کرد.

۱. ۲. ۳. در پاسخ به تعارض حقایق وحیانی و عدم امکان تشخیص حقیقت صادق، باید توجه داشت که اولاً صرف‌نظر از درستی نقد واردشده، این انتقاد به وحی غیرگزاره‌ای (که تعبیر و تفسیر آن کاملاً به مخاطب بستگی دارد) به‌طور جدی‌تر و اساسی‌تری وارد است. در رویکرد غیرگزاره‌ای نسبت به وحی این مؤمنان هستند که باید از رهگذر تجربیات دینی و وقایع تاریخی، پیام الهی را دریافت کنند و بدیهی است که با توجه به سطوح مختلف فهم مخاطبان، امکان ظهور تعارض در تعبیرها و تفسیرهای بشری بیشتر است؛ ثانیاً از منظر برخی از اندیشمندان مسلمان با توجه به مبدأ واحد وحی و نیز فطرت ثابت انسان‌ها در همه اعصار، وجود تعارض حقیقی میان حقایق وحیانی از نظر عقلی ناپذیرفتنی به‌نظر می‌رسد (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۸۹). در تاریخ بشری نیز هیچ‌گاه اختلاف میان دو پیامبر گزارش نشده و بر اساس برخی از سنت‌های دینی پیامبران تأییدکننده پیامبران پیش از خود و بشارت‌دهنده به وجود پیامبران پس از خود بوده‌اند. چنانکه مشترکات فراوان میان ادیان وحیانی شاید مؤید دیگری بر این عدم تعارض حقیقی باشد. بر این اساس تعارض ظاهری در حوزه وحی گزاره‌ای یا مربوط به تحریفی است که در ناحیه حفظ برخی از متون مقدس مانند تورات و انجیل واقع شده است یا شاید مربوط به گونه‌های متنوع زبانی باشد که حقایق وحیانی با توجه به سطوح مختلف مخاطبان دینی در قالب آنها بیان شده است. مطالعات تطبیقی میان قرآن و کتاب مقدس به‌خوبی مؤید این دیدگاه است. نمونه‌ای از این مورد را می‌توان در ترسیم زندگی پس از مرگ و طی موافقی که نفس انسان در مسیر تکامل پس از مرگ باید از آن عبور کند، در ادیان مختلف دید که با تعبیر متفاوت بیان شده است (ماسون، ۱۳۸۵، ج ۲: ۸۷۳).

۱. ۲. ۴. از میان نقدهایی که نسبت به وحی گزاره‌ای مطرح شده، امکان ظهور حقایق و حیانی در قالب گزاره‌های زبانی قابل تأمل است. مسئله محدودیت زبان بشری در بیان حقایق متافیزیکی از موضوعاتی است که در حوزه مطالعاتی زبان دین مورد توجه واقع شده‌اند. از جمله مبانی نظری قائلان به الهیات سلبی در توصیف خدای متعال، محدودیت الفاظ و مفاهیم بشری در توصیف واقعیت مطلق و نامتناهی است (کاکایی و بحرانی، ۱۳۸۷: ۱۳۲). سایر مراتب هستی نیز هرچند نسبت به وجود خدای متعال محدود بوده، اما در مرتبه خود و نسبت به مراتب فروتر نامتناهی است. این در حالی بوده که الفاظ و مفاهیم زبان بشری به‌ازای واقعیات محسوس در عالم بشری وضع شده است و طبیعتاً زبان در توصیف این مراتب محدودیت دارد.

مک‌گراث به این انتقاد این‌گونه پاسخ می‌دهد که باید میان این دیدگاه که تبیین جامع و بی‌ابهام خدا از طریق مکاشفه به‌وسیله گزاره‌ها به‌دست آمده و دیدگاهی که معتقد است در گزاره‌های اعتقادی گزاره‌های معرفتی اصیلی نیز وجود دارد، تمایز قائل شد (McGrath, 2011: 155). به‌عبارت دیگر هرچند گزاره‌ها در بیان حقیقت مطلق محدودیت دارند، تا حدی بیانگر توصیفاتی از واقعیت متعالی هستند.

از وجه دیگر ایراد یادشده با توجه به قابلیت گسترش دلالتی الفاظ نیز امکان‌پذیر است. هرچند الفاظ و عبارات در برابر واقعیت‌های محسوس طبیعی وضع شده‌اند، این الفاظ و عبارات از قابلیت دلالت بر مصادیق و مفاهیم جدید نیز برخوردارند. در واقع به موازات تکامل مراتب فهم و ادراک انسان و گسترش تجربیات و اطلاعات او در حوزه‌های مختلف، زبان نیز به‌تدریج گسترش می‌یابد و الفاظ و عبارات وضع شده بر پایه اصل مشابهت، بر معانی و مصادیق جدید نیز دلالت می‌کند. فرایند گسترش دلالتی الفاظ، امکان توصیف ساحت‌های کشف‌شده جدید را برای بشر فراهم می‌کند (حسینی شاهرودی، فخار نوغانی، ۱۳۹۳: ۱۳۶). با توجه به این امر ایراد جرج لیندبک مبنی بر اینکه حقایق عینی درباره خدا را نمی‌توان در قالب گزاره‌ها بیان کرد؛ نقدشده است. بر مبنای نظریه گسترش دلالتی،

الفاظ زبان از این قابلیت برخوردارند که تعمیم‌یافته و بر مصادیقی جدید متناسب با معانی و مفاهیم اولیه به کار گرفته شود. در نتیجه محدودیت زبان در بیان حقیقت مطلق دلیل محکمی بر نفی رویکرد گزاره‌ای نیست.

نکته دیگری که باید در پاسخ به ایراد برونر به آن اشاره کرد؛ قابلیت تجرید الفاظ از عوارض جسمانی و محسوس است (همان: ۱۳۷). به نظر برونر صحبت کردن از خدا در قالب‌های گزاره‌ای سبب تنزل واقعیت متعالی خدا تا حد یک شیء می‌شود. به نظر می‌رسد ایراد برونر بر مبنای این پیش‌فرض مطرح شده که زبان بشری تنها مخصوص توصیف مراتب محسوس و طبیعی است و بنابراین هرگونه توصیف زبانی از واقعیتی به معنای تنزل آن پدیده به مرتبه محسوسات خواهد بود. در حالی که امکان تجرید الفاظ از عوارض جسمانی و محسوس پاسخی به این انتقاد از وحی گزاره‌ای است.

۲. رویکرد غیرگزاره‌ای

رویکرد دیگری که در الهیات مسیحی نسبت به وحی وجود دارد، رویکرد غیرگزاره‌ای است که در نتیجه مطالعات انتقادی نسبت به کتاب مقدس پدید آمد. از دیدگاه پیروان الهیات لیبرال، کتاب مقدس نباید به عنوان وحی الهی تحریف‌نشده و نوشته‌های مستقیماً وحی شده از سوی خدا در نظر گرفته شود، بلکه بهتر است به عنوان شاهی بر آگاهی‌های برگرفته از تجربه‌های عمیق دینی مؤمنان مد نظر قرار گیرد (Evans, 2005: 325). بر این اساس حقایق کتاب مقدس، حقایقی هستند که انسان‌های معاصر باید آن را از خلال تجربیات دینی و بازتاب‌هایش آن را بررسی کنند.

در تعریف دیگری از رویکرد غیرگزاره‌ای، واژه وحی برای دریافت و بینش دینی به کار می‌رود. حاملان وحی کسانی هستند که برخی موقعیت‌های جدید را درک و آن را با چشم‌انداز دینی توصیف می‌کنند (Farmer, 1942: 82). معتقدان به نظریه وحی غیرگزاره‌ای بر این عقیده هستند که خداوند حقایق و واقعیات را بر انسان وحی نکرده

است، بلکه این انسان‌ها هستند که خدا را به‌عنوان فاعل و خلاق در تاریخ بشر و تجربه‌های بشری می‌شناسند. به‌عنوان نمونه یک مؤمن می‌تواند از طریق مشاهده یک صحنه طبیعی زیبا خدا را ببیند و این منظره زیبای طبیعت است که خدا را در نگاه و چشم بیننده آشکار و منکشف می‌کند.

این رویکرد نسبت به وحی از آن جنبه غیرگزاره‌ای نامیده می‌شود که وحی یک نوع آگاهی و شناخت از فعل خدا در جهان طبیعت از سوی فاعل شناساست و نه مجموعه‌ای از حقایق و واقعیاتی که در قالب الفاظ و عبارات نازل شده‌اند. بر طبق این دیدگاه متون مقدس شاهدهی است بر اینکه چگونه انکشاف خدا در طول تاریخ به‌وسیله مؤمنان فهمیده شده است. داستان‌های کتاب مقدس سرگذشت تجربه‌های غیرمستقیم از خدا هستند که شخص را به‌سوی آگاهی‌هایی درباره خدا هدایت می‌کند.

در این رویکرد ایمان عبارت از چگونگی تجربه خدا از خلال اتفاقاتی است که در زندگی روزمره یک شخص اتفاق می‌افتد و به‌عبارت دیگر ایمان، چگونگی نگرش به زندگی است. یک مسلمان یا یک مسیحی شاید به یک منظره زیبا بنگرد و چیزهایی را درباره خدا به‌عنوان خالق درک کند؛ در حالی که یک ملحد با نگاه به همان منظره، هیچ فهم و درکی را از خدا به‌دست نمی‌آورد.

با توجه به اینکه در این رویکرد کتاب مقدس وحی غیرگزاره‌ای محسوب می‌شود، بنابراین نقش خوانندگان کتاب مقدس و چگونگی تفسیر آن بسیار مهم و حساس است (Taylor, 2007: 302). در حقیقت هر شخص جهان هستی را بر اساس دیدگاه خویش مشاهده و تفسیر می‌کند و انسان مختار است که به وحی گزاره‌ای پاسخ مثبت دهد و به آن ایمان آورد یا اینکه آن را نپذیرد.

بر مبنای پذیرش چنین دیدگاهی حجیت و وثاقت وحی خاص (که همان ظهور و انکشاف حقایق در قالب گزاره‌های وحیانی است) با تردید روبه‌رو شد. متکلمان نئوآرتدکس تحت تأثیر اندیشه صاحب‌نظرانی همچون کارل بارت و امیل برونر تلاش کردند تا اهمیت

وحی خاص را به وسیله تمایزی که میان وقایع تاریخی و حیانی و خود کتاب مقدس قائل شدند، تا حدودی بازگردانند. از نگاه آنان کتاب مقدس به عنوان شهادی بشری بر آن وقایع تاریخی محسوب می‌شود. آن وقایع خاص صرفاً بخشی از تجربیات دینی مردم عمومی نیستند، بلکه در آن وقایع خداوند خودش را به نحوی بر بشر آشکار کرده است.

خدایی که به این شیوه در تاریخ کتاب مقدس عمل کرده، همان خدایی است که پیوسته فعال و خلاق است و همواره خود را برای معتقدان و مؤمنانی که کتاب مقدس را می‌خوانند و به کلمات الهی که آنان را به سوی خدا دعوت می‌کند، گوش فرامی‌دهند، آشکار و منکشف می‌کند.

بر این اساس کتاب مقدس هم شهادی عینی بر ثبت وقایع و حیانی و هم شیوه و روشی است که از طریق آن وحی در جریان تاریخ پیوسته تداوم می‌یابد، چرا که خدا همواره در زندگی و تاریخ بشر به طور پیوسته عمل می‌کند. (Evans, 2005: 325)

ملاحظه می‌شود که در رویکرد غیرگزاره‌ای تلاش می‌شود تا جایگاه و اعتبار کتاب مقدس که در نتیجه مطالعات انتقادی در ردیف سایر کتاب‌های بشری قرار گرفته بود، حفظ شود و این یکی از مهم‌ترین دلایل تحول رویکرد وحی گزاره‌ای به رویکرد غیرگزاره‌ای است. البته باید توجه داشت که خوانش‌های متفاوتی از رویکرد غیرگزاره‌ای وجود دارد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱.۲. مکاشفه به مثابه حضور و رویارویی

پیروان و نویسندگان مکتب دیالکتیکی در الهیات تحت تأثیر شخص‌گرایی مارتین بوبر به انتقاد جدی از رویکرد گزاره‌ای پرداختند. امیل برونر اندیشه مکاشفه را به مثابه ارتباط شخصی با خدا و به عبارت دیگر ارتباط یا انتقال حضور شخصی خداوند در فرد مؤمن تبیین می‌کند. از نظر برونر خداوند در روند مکاشفه، تنها اطلاعاتی را منتقل نمی‌کند. بلکه مکاشفه به انتقال حضور شخصی خداوند توجه دارد و نه اطلاعاتی درباره خدا (Bertram, 1951: 2).

(2: 1951)

برونر تحت تأثیر مارتین بوبر از تحلیل ارتباط «من - تو» و «من - آن» و تفاوتی که میان این دو نوع ارتباط وجود دارد، معتقد است که در جریان مکاشفه، خدا به مثابه یک «تو» (Thou) و نه یک «آن» یا «شیء» تجربه می‌شود. مکاشفه غایت‌نگر است و فرایندی محسوب می‌شود که به سوی هدفی معطوف بوده و آن هدف، ارتباط دوسویه میان خدای مکاشفه‌گر و بشر واکنش‌گر است.

از نظر برونر فهم صحیح انکشاف مبتنی بر درک از مکاشفه به مثابه امری تاریخی و شخصی است. منظور از امر تاریخی این بوده که حقیقت امر ثابت و ماندگاری در جهان ابدی اندیشه‌ها نیست که برای بشر در قالب مکاشفه روشن شده و انتقال یافته باشد، بلکه حقیقت چیزی است که در زمان و مکان رخ می‌دهد (Bertram, 1951: 6). حقیقت به مثابه عمل و فعل خدا در زمان و مکان پا به عرصه هستی می‌گذارد. منظور از امر شخصی نیز تأکید بر این نکته است که محتوای مکاشفه مجموعه‌ای از اندیشه‌ها یا عقاید و باورها درباره خدا نیست، بلکه مکاشفه انکشاف ذاتی خدا برای بشر است و این محتوا چیزی جز خود خدا نیست.

۲.۲. مکاشفه به مثابه تجربه

الگوی دیگر مکاشفه بر محور تجربه بشری تبیین می‌شود. در این الگو خدا را می‌توان مکشوف یا آشکار شده به واسطه تجربه فردی و شخصی دانست. این تجربه در قالب تجربه‌هایی از امر اسرارآمیز، موجود مقدس و متعالی، حس وابستگی مطلق و دلبستگی نهایی نمود می‌یابد. تجربه دینی در حقیقت گوهر اولیه مشترک در میان همه ادیان است و ایمان‌های تاریخی انواع یک تجربه دینی محسوب می‌شوند (W. Hardy, 2005: 30). این رویکرد به آیین پروتستان لیبرال منسوب است و نمایندگان آن شلایر ماخر و ای بی ریشل هستند. شلایر ماخر در کتاب «در باب دین، گفتارهایی خطاب به تحقیرکنندگان فرهیخته آن» به این نکته اشاره می‌کند که دین معرفتی از یک کل عظیم‌تر و تماماً بر آن متکی است. گوهر دین نوعی احساس وابستگی تمام عیار و کلی نسبت به امری نامتناهی است که در

عین حال این امر نامتناهی در امور متناهی و از خلال تجربیات بشری شناخته می‌شود (Schleiermacher, 2003: 18). از نظر شلایر ماکر حقیقت اصیل دینی تجربه‌رهایی است و آموزه‌ها تعبیرات درجه‌دومی از این تجربه هستند. گوهر دین اصلی منطقی یا اخلاقی نیست بلکه احساس خودآگاهی بی‌واسطه است (Schleiermacher, 2005:131).

۳.۲. مکاشفه به‌مثابه یک تاریخ

در این رویکرد مکاشفه اساساً در وقایع و اتفاقات تاریخ دینی رخ داده که در مرتبه اول در تاریخ بنی اسرائیل و پس از آن در زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح تحقق یافته است. وحی در حقیقت فعل خداست و نه گفتار و سخنان او. این رویکرد به ولفه‌ارت پنببرگ الهیدان آلمانی نسبت داده می‌شود. پنببرگ اعتقاد دارد که تاریخ خود مکاشفه است. مکاشفه در اساس حادثه‌ای مهم، جهانی و تاریخی است که به‌مثابه عمل خدا شناخته و تفسیر می‌شود. او در کتاب «رساله‌هایی اعتقادی در باب آموزه مکاشفه» توضیح می‌دهد که مکاشفه شخصی خدا در کتاب مقدس مستقیماً به شکل نوعی تجلی خدا صورت نگرفت، بلکه به‌صورت غیرمستقیم در اعمال خدا در تاریخ رخ داد. تجلی عبارت از ظهور خدا در شکلی موقت که لزوماً پایدار نیست، رخ می‌دهد و با تجسد که خدا در شکلی پایدار و همیشگی در شخص مسیح انکشاف یافته است، در تعارض نیست (Schwöbell, 2005: 129). مکاشفه در آغاز به‌طور کامل درک نمی‌شود، بلکه در پایان تاریخ مکاشفه درک می‌شود. این مکاشفه در تاریخ بر خلاف تجلیات خاص الوهی به‌طور عام و همگانی در دسترس است و هر که چشمانی بینا دارد آن را درخواهد یافت. مکاشفه عام خدا تنها در تاریخ اسرائیل تحقق نمی‌یابد، بلکه این مکاشفه در سرنوشت عیسی ناصری نیز تحقق یافت و تا آنجا که پایان تاریخ در آن تقدیر و پیش‌بینی می‌شود، ادامه خواهد یافت. حادثه مسیح را نمی‌توان مکاشفه خدا در انزوا دانست، بلکه این مکاشفه در متن تاریخ تعاملات خدا با بنی‌اسرائیل قرار دارد (McGrath, 2011: 157).

۴.۲. وحی به مثابه ظهور عشق الهی

کارل رینر از جمله معتقدان به رویکرد غیرگزاره‌ای در وحی است. بنا به تعریف رینر آموزه وحی الهی با مشاهده موجودات بشری آغاز می‌شود. انسان‌ها در معرض تجربیاتی قرار می‌گیرند که خدا را برای آنها آشکار می‌کند و خدایی که به این طریق آشکار می‌شود تنها متعلق یک تجربه نیست، بلکه زمینه‌ساز امکان تحقق چنین تجربه‌ای است (بارنینگتون، ۱۳۷۹: ۱۱۹). آموزه وحی الهی پیش از آنکه مربوط به چستی خدای مکشوف شده باشد، به چگونگی امکان وقوع واقعه و حیانی مربوط می‌شود.

از نظر رینر وحی یعنی خودآشکارسازی خداوند نه به شکل ظاهری و بیرونی و نه به شکل گزاره‌های و حیانی، بلکه در قالب عشقی که به شکل اسرارآمیز در وجود انسان‌ها نهاده شده است که آنها را قادر به حس عشق‌ورزیدن نسبت به تعالی نفس می‌کند. از نظر تاریخی وحی در وجود عیسی ناصری متمرکز شده، یعنی او کسی است که مطیع خداوند بوده و شخصی که وحی را دریافت کرده است و عشق خدا را که در نهایت از ذات خدا جدایی‌ناپذیر است، در خود تحقق بخشیده و به کامل‌ترین شکل در مقاطع تاریخی جلوه‌گر کرده است (همان: ۱۲۰). وحی حقیقتی بسیار فراتر از ارتباط بیانی یا اطلاعات گزاره‌ای از سوی آسمان به زمین است.

۵.۲. بیان برخی از انتقادات

رویکرد اخیر که به‌عنوان رویکرد جایگزین در تبیین حقیقت وحی مطرح شده، با انتقادهای جدی از سوی اندیشمندان مسیحی روبه‌رو شده است که در ادامه به‌برخی از آنها اشاره می‌شود.

۲. ۵. ۱. پذیرش رویکرد غیرگزاره‌ای هیچ‌گاه نافی رویکرد گزاره‌ای نخواهد بود. اگر کسی مفهوم خدای فعال در تاریخ بشر را (که مبنای رویکرد غیرگزاره‌ای است) بپذیرد؛ باز هم هیچ دلیلی وجود ندارد که در وحی گزاره‌ای تردیدی حاصل شود، زیرا برقراری ارتباط با انسان از راه وحی گزاره‌ای نیز مصداقی از فعل خدا در تاریخ زندگی بشر است که خداوند آن را اراده کرده است.

۲.۵.۲. باید توجه داشت که محتوای کتاب مقدس صرفاً بیان سرگذشت وقایع تاریخی نیست، بلکه بخش شایان توجهی از آن شامل تعالیم اعتقادی، ضرب‌المثل‌ها، اشعار و دیگر قالب‌های گفتاری بوده که در قالب گزاره‌ای بیان شده است.

۲.۵.۳. از نگاه منتقدان مشکل اصلی در رویکرد غیرگزاره‌ای نسبت به وحی این است که ممکن نیست تمایز آشکاری میان خدایی که گزاره‌ها را وحی می‌کند و خدایی که خود را آشکار می‌کند، قائل شد. این مطلب کاملاً صحیح است که یک رابطه شخصی با خدا به مراتب از آگاهی‌های گزاره‌ای صرف نسبت به او داشتن، بسیار در ایمان شخص مؤثرتر است. همچنین این امر نیز در جای خود کاملاً پذیرفتنی است که شناختن یک شخص نمی‌تواند به شناختن حقایق و واقعیت‌هایی درباره او فروکاهش یابد، اما در عین حال باید توجه داشت که ممکن نیست شناخت غیرگزاره‌ای دربردارنده آگاهی و شناخت گزاره‌ای نباشد. یک شخص هیچ‌گاه نمی‌تواند برای شناخت فرد دیگری اقدام کند، بدون اینکه حقایق را درباره آن شخص بداند. در واقع به نظر منتقدان شناخت غیرگزاره‌ای اگر تحقق یابد، باز باید در قالب گزاره‌ها طبقه‌بندی شود. به‌عنوان نمونه انسان‌ها در ارتباطات مستقیم و بی‌واسطه خود با دیگران به مجموعه‌ای از شناخت‌ها درباره خصوصیات و ویژگی‌های آنان آگاهی می‌یابند. این آگاهی‌ها هرچند به‌صورت غیرگزاره‌ای و از راه مشاهده و ارتباط مستقیم حاصل شده است، تا زمانی که این شناخت‌ها در ذهن انسان در قالب الفاظ و گزاره‌ها طبقه‌بندی نشود، نمی‌توان به آن شناخت اطلاق کرد. هر نوع شناختی درباره موجود دیگر مستلزم دانستن حقایق درباره اوست و این نکته درباره خداوند نیز صادق است. البته باید دانست که شناخت خداوند تنها به دانستن حقایق درباره او فروکاهش نمی‌یابد اما در عین حال بخشی از شناخت مستلزم دانستن حقایق درباره اوست.

پیروان ادیان الهی خدا را به‌عنوان موجود ضروری‌الوجود، خیر محض و خالق همه موجودات، علم و قدرت مطلق می‌شناسند و این بسیار دشوار است که بتوان تصور کرد

یک شخص در یک ارتباط شخصی و درونی خدا را بشناسد، بدون اینکه حداقل شناخت را نسبت به او نداشته باشد؟

بر این اساس حتی اگر رویکرد غیرگزاره‌ای را در تبیین مسئله وحی بپذیریم، باز هم باید در کنار این رویکرد، رویکرد گزاره‌ای نسبت به مسئله وحی را باور داشت، زیرا پذیرش این ادعا که در رویکرد غیرگزاره‌ای خداوند با فعل خود در تاریخ بشری خود را آشکار می‌کند، مستلزم اعتقاد به وجود خدایی است که می‌توان او را به‌عنوان حقیقت فعال و اثرگذاری در تاریخ بشری تصور کرد و این‌ها باورهایی هستند که فحوا و محتوای گزاره‌ای دارند.

نتیجه اینکه به راحتی نمی‌توان رویکرد غیرگزاره‌ای را رقیبی برای رویکرد گزاره‌ای دانست، زیرا اگر خداوند خود را صمیمانه در تاریخ بشری آشکار کرده است تا امکان شناخت برای بشر را فراهم آورد، پس باید ضرورتاً برخی از حقایق را نیز درباره خودش برای آنان آشکار کند تا این شناخت کامل‌تر شود (Evans, 2005, P: 327). در رویکرد غیرگزاره‌ای موضوعاتی مورد توجه قرار می‌گیرد که در رویکرد سنتی تا حدودی محل تردید است. به‌عنوان نمونه موضوع اولیه وحی خود خداوند است و نه حقایقی درباره خداوند یا اینکه هدف وحی برقراری یک ارتباط شخصی با خداست و شناختن خداوند تنها به شناختن حقایقی درباره او فروکاهش نمی‌یابد. این‌ها حقایقی هستند که در این رویکرد کانون توجه قرار گرفته است.

۲. ۵. ۴. از آنجا که وحی غیرگزاره‌ای نتیجه فهم بشر و تفسیر او از اتفاقات هستند، نمی‌توانند آگاهی بی‌واسطه از خدا را آشکار کنند و به‌عنوان وحی خطاناپذیر مطرح شوند. بنابراین نمی‌توان به بحث‌ها و حل پرسش‌های کلامی جدا از تجربیات شخصی دست یافت. مزیت وحی گزاره‌ای این است که فرد به حقایق و حیانی که از سوی خدا نازل شده است، به‌عنوان موضوع و مبنای الهیات دسترس دارد، در حالی که در رویکرد غیرگزاره‌ای مبنای الهیات فارغ از تجربیات شخصی فرد در دسترس نیست.

۲. ۵. ۵. در رویکرد غیرگزاره‌ای محتوای وحی موضوعی از تفسیر است. بسیاری از نویسندگان دربارهٔ زیبایی‌های طبیعت چیزی می‌نویسند اما کاملاً ممکن است که شخص از زیبایی‌های طبیعت حیرت کند، در حالی که هنوز به تجربهٔ یک وحی غیرگزاره‌ای دست نیافته باشد. بسیاری از آگاهی‌هایی که برانگیزانندهٔ حس شگفتی در انسان و اعجاب‌برانگیز است، شاید انسان را به سوی اعتقاد به خدا نرساند (Taylor, 2007, P:304).

۲. ۵. ۶. ایراد اساسی دیگر این دیدگاه، فروکاهش وحی به سطح بسیار نازل تجربیات و احساسات بشری است که این امر سبب شد تا به تدریج تبیین‌های نازل‌تری از این پدیده مطرح شود. به‌عنوان نمونه فوئرباخ تجربه این وابستگی مطلق را همان تجربه خود می‌داند و معتقد است که این نوع از احساس در حقیقت، خودآگاهی انسان‌ها از خودشان است و نه خدا. وی در کتاب «گوهر مسیحیت» صراحتاً خدا را مخلوق آدمیان و تجسمی از تصورات آرمان‌گرایانه آنان از آرزوها، نیازها و بیم و امیدهای آنان تعریف می‌کند. احساسات بشری به خدا ربطی ندارد و از ریشه‌ای کاملاً بشری برخوردار است. این تخیل بد انسان‌هاست که از این احساسات بد تعبیر می‌کند و احساس وابستگی مطلق نیز از این قاعده مستثنا نیست (Fuerbach, 2012, P:116). به بیان دیگر وحی غیرگزاره‌ای اگر تنها مبتنی بر تصویر و نگاه انسان از وقایع طبیعت باشد، جنبهٔ ناواقع‌گرایانه خواهد داشت که به نگاه و بینش انسان وابسته است تا آنجا که در نازل‌ترین سطح آن، مبدء وحی تنها مخلوقی از ذهن انسان تلقی می‌شود.

۳. جمع میان دو رویکرد گزاره‌ای و غیرگزاره‌ای

نقص‌هایی که در هر یک از رویکردهای مذکور نسبت به تبیین مسئلهٔ وحی وجود دارد، سبب شد تا برخی از اندیشمندان مسیحی را به دیدگاه سوم جمع میان دو رویکرد متمایل کند. به نظر مک‌گراث، پذیرش رویکرد گزاره‌ای در مکاشفه نیاز ندارد که سایر رویکردها را نفی کند و این دو رویکرد با یکدیگر جمع‌پذیر است. بزرگ‌ترین ضعف الهیات مسیحی

این است که الگوهای مکاشفه را به عنوان الگوهای نافعی یکدیگر و نه مکمل تلقی می‌کند (McGrath, 2011, P: 154). از نظر او پذیرش اینکه مکاشفه متضمن آگاهی‌هایی دربارهٔ خداست، به منزلهٔ انکار حضور خدا در زندگی بشر یا تحول در تجربهٔ بشری نیست.

۱.۳. نقد رویکرد سوم

در ظاهر به نظر می‌آید که دیدگاه اخیر به دلیل عدم انحصار وحی به ساحت گزاره‌ای صرف و نیز عدم فروکاهش وحی به سطح احساسات و تجربیات دینی بشری نسبت به دو رویکرد پیشین برتری دارد، اما نکتهٔ مهم این است که ارتباط و پیوند میان این الگوها به درستی تبیین نشده است. به عبارت دیگر هرچند در این دیدگاه، الگوهای مکاشفه در کنار یکدیگر شاید به عنوان مراتبی از وحی در نظر گرفته شوند، پرسش اساسی که در برابر این دیدگاه می‌توان مطرح کرد این است که چه رابطه‌ای میان مرتبهٔ گزاره‌ای وحی و سایر مراتب آن تصورشدنی است؟ آیا این مراتب مستقل از یکدیگرند و هر کدام به تنهایی بیانگر مرتبه‌ای از وحی است یا اینکه میان مراتب یادشده از نظر وجودی تقدم و تأخر برقرار است؟ به تعبیر دیگر آیا هر کدام از این دو نوع وحی، بخشی از حقایق و حیانی را به ظهور می‌رساند یا اینکه در هر کدام هم وجه غیرگزاره‌ای و هم وجه گزاره‌ای شاید لحاظ شود؟ علاوه بر این با توجه به اینکه الگوهای غیرگزاره‌ای در تلاش برای بازگرداندن حجیت و وثاقت وحی گزاره‌ای مطرح شده‌اند، پرسش از اعتبار هر کدام از این مراتب در کشف حقیقت بسیار اهمیت دارد. در رویکردهای غیرگزاره‌ای، وحی کاملاً به تجربیات بشری وابسته است و با توجه به امکان خطاپذیری بشر، این رویکردها کمک چندانی به حجیت و وثاقت وحی نمی‌کند.

۴. بررسی و تحلیل مهم‌ترین ضعف‌های رویکردهای گزاره‌ای، غیرگزاره‌ای و جمع

میان دو رویکرد

چنانکه پیش از این گذشت، هیچ‌کدام از دو رویکرد گزاره‌ای و غیرگزاره‌ای به دلیل انتقادهای جدی که بر هر کدام از این دو دیدگاه مطرح است، تبیین خردپذیری از پدیدهٔ

وحی را مطرح نمی‌کند. حتی رویکرد سوم که به جمع میان دو رویکرد قائل است، به دلیل نقدهای وارد بر هر یک از دو رویکرد چندان پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. تأمل در انتقادهایی که در برابر هر یک از این دو رویکرد مطرح شده است، نشان می‌دهد که در تبیین این پدیده توجه به برخی از نکات لازم و ضروری خواهد بود که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۴.۱. نخست اینکه هر گونه تبیینی از وحی ضرورتاً باید جنبه گزاره‌ای وحی و ظهور آن در قالب‌های زبانی و لفظی فهم‌پذیر بشری را مد نظر داشته باشد، چرا که مقصد نهایی وحی هدایت و سعادت بشر است و با توجه به اینکه تجربه و درک حقیقت متعالی وحی از دسترس عموم انسان‌ها در مرتبه ادراکات طبیعی و حسی بیرون است، بنابراین ضروری خواهد بود که این حقیقت در قالب‌های زبانی ظهور یابد. بر همین اساس نیز هرچند در خوانش‌های مختلف از رویکرد غیرگزاره‌ای تلاش شده است تا وحی از منظر عمیق‌تری بررسی و واکاوی شود، عدم توجه به نکته اخیر و نفی مرتبه ظهور گزاره‌ای وحی، از مهم‌ترین ضعف‌های این رویکرد است. بر اساس قرائت‌های مختلف رویکرد غیرگزاره‌ای اگر وحی صرفاً انکشاف خدا در تاریخ بشریت باشد یا اینکه بنا بر نظر معتقدان ظهور و انکشاف در وجود حضرت عیسی تلقی شود، تنها کسانی که صاحب بصیرت‌های عمیق و بینش‌های عرفانی دقیق باشند، می‌توانند ظهور و انکشاف خدا را در هر یک از مراتب یادشده درک کنند و این با رحمت خدای متعال و غرض نهایی او برای هدایت و نجات‌بخشی عموم انسان‌ها منافات دارد. به تعبیر دیگر این انکشاف باید به گونه‌ای در تاریخ بشریت رخ دهد که همگان فرصت بهره‌مندی از آن را از وجه معرفتی و عقلی داشته باشند و با توجه به اینکه زبان مهم‌ترین ابزار مشترک برای انتقال حقایق و دریافته‌ها در میان عموم انسان‌هاست، توجه به این جنبه از وحی در تبیین آن ضروری به نظر می‌رسد.

۴.۲. تأمل در رویکرد غیرگزاره‌ای نشان می‌دهد که در هر یک از تبیین‌های موجود تلاش شده است تا ارسال پیام الهی از سوی خدا به سوی انسان متفاوت با نوع تبادل

اطلاعات بشری (که از طریق مفاهیم ذهنی و الفاظ و عبارات صورت می‌پذیرد) نشان داده شود. چنانکه پیش از این گذشت، این نکته از منظر برخی از اندیشمندان اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته است که سخن گفتن خدا با انسان و به تعبیر دقیق‌تر در مرتبه خاص آن با پیامبران الهی، کاملاً متفاوت با سخن گفتن انسان‌ها با یکدیگر است. اما نکته مهم این است که در این رویکردها عدم توجه به مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در پدیده وحی سبب شده تا این پدیده در برخی از موارد با سطح نازلی از تجربیات بشری یکسان لحاظ شود.

مقایسه میان تبیین‌های فلسفی و عرفانی از پدیده وحی در تفکر اسلامی با رویکردهای غیرگزاره‌ای یادشده، به خوبی بیانگر این ضعف در الهیات مسیحی است. در رویکردهای فلسفی و عرفانی، ضمن تأکید بر وجه گزاره‌ای، ظهور وحی در مراتب نفس انسان کامل به گونه‌ای تصویر شده است که کاملاً متفاوت و متمایز با سطح نازل تجربیات دینی بشری است. این تفاوت در حقیقت بر مبنای اصول و مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در فلسفه و عرفان اسلامی درک‌شدنی است. باید توجه داشت که هرچند تفاوت‌های شایان ملاحظه‌ای در تبیین‌های فلسفی و عرفانی نیز وجود دارد، صرف‌نظر از این تفاوت‌ها نقاط مشترکی مانند قابلیت خاص انسان کامل در دریافت وحی، مواجهه مستقیم و بی‌واسطه انسان کامل با مبدأ وحی و حضوری بودن وحی سبب می‌شود تا پدیده وحی نه تنها متمایز از تجربیات دینی بشری شود، بلکه اعتبار هر تجربه‌ای در مقایسه با وحی سنجش و داوری شود.

۴. ۳. در کنار عواملی مانند مطالعات انتقادی کتاب مقدس، تردید در خطاناپذیری آن، تعارض‌های میان علم و دین و نیز تلاش برای بازگرداندن حجیت و اعتبار کتاب مقدس که سبب ظهور رویکردهای غیرگزاره‌ای در الهیات مسیحی شده است، تأمل دقیق در برخی از تبیین‌ها نشان می‌دهد که عامل دیگری نیز سبب ارائه رویکردهای غیرگزاره‌ای شده است و آن تلاش برای حفظ پویایی وحی در جریان تاریخ زندگی بشری و عدم انحصار نزول آن به زمان خاصی است. این نکته را می‌توان از سخن برخی از اندیشمندان دینی در الهیات

مسیحی استنباط کرد. به‌عنوان نمونه به‌زعم منتقدانی مانند برونر، حقیقت امر ثابت و ماندگاری در جهان ابدی اندیشه‌ها نیست که در قالب گزاره‌ها آشکار شده باشد، بلکه درک صحیح از مکاشفه مبتنی بر فهم تاریخی آن است. در الهیات مسیحی تأکید بر مفاهیمی مانند خدای پیوسته فعال و خلاق، انکشاف خدا در تاریخ زندگی بشر یا انکشاف خدا در تاریخ و وقایع دینی، حاکی از آن است که قائلان به این رویکرد بر حفظ پویایی وحی در تمامی زندگی انسان و مواجهه او با امر متعالی به‌طور پیوسته تأکید ویژه‌ای دارند. به تعبیر دیگر گویا از منظر منتقدان، ظهور حقایق و حیانی در قالب گزاره‌های زبانی سبب می‌شود تا وحی از حالت فرازمانی و فرامکانی به پدیده‌ای عصری مبدل شود و از همین‌رو نیز در این تبیین‌ها انکشاف و ظهور وحی در قالب الفاظ و گزاره‌ها مورد تردید واقع شده است.

به‌نظر می‌رسد که چنین دیدگاهی ناشی از عدم توجه به مبانی زبان‌شناختی در حوزه زبان دین است. در میان اندیشمندان اسلامی دیدگاه ذومراتب بودن زبان دین و گزاره‌های و حیانی، زمینه مناسبی را برای پویایی وحی در همه مقاطع تاریخ دینی زندگی بشر فراهم می‌کند (صدرالمآلهین، ۱۳۶۳: ۳۹). بر اساس مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی در اندیشه اسلامی مراتب معنایی پنهان در گزاره‌های و حیانی به‌واسطه مراتب ادراکی انسان پیوسته کشف و آشکار می‌شود و این ظهور پیوسته زمینه جریان پیوسته وحی در زندگی ایمانی انسان‌ها را فراهم می‌کند. بر این اساس تأکید بر جنبه ظهور گزاره‌ای وحی، مانع از تأکید بر جنبه فرازمانی و فرامکانی وحی نخواهد بود.

بر اساس آیات قرآن کریم اولاً وحی تنها به سخن گفتن خداوند با انسان محدود نمی‌شود، بلکه وحی و خطاب خدای متعال به هر موجود متناسب با ظرفیت وجودی آن تحقق می‌یابد. وحی به زبور عسل (نحل: ۶۹-۶۸)، وحی به آسمان‌ها (فصلت: ۱۲) و وحی به مادر حضرت موسی علیه السلام (نساء: ۱۶۴) نمونه‌هایی از این نوع هستند. علاوه بر این سخن خداوند با انسان‌ها نیز مراتب گوناگونی دارد و به وحی مستقیم، وحی از ورای حجاب و وحی از طریق ارسال رسولان و انبیای الهی تقسیم شده است (شوری: ۵۱).

نتیجه گیری

بررسی و تحلیل هر یک از رویکردهای یادشده بیانگر این است که در الهیات مسیحی تبیین پدیده وحی نقاط ضعف جدی دارد. مهم ترین ضعف رویکرد گزاره‌ای، انحصار وحی به مرتبه الفاظ و عبارات و غفلت از سایر مراتب آن است. این مرتبه هر چند از اهمیت بسیاری برخوردار است، تنها یکی از مراتب ظهور وحی محسوب می‌شود و در کنار آن توجه به سایر مراتب از اهمیت زیادی برخوردار است. در خصوص رویکرد غیرگزاره‌ای نیز باید توجه داشت که هرچند مهم ترین هدف پیروان این رویکرد از ارائه تبیین‌های یادشده، بازگرداندن اعتبار پدیده وحی است که در نتیجه مطالعات انتقادی نسبت به کتاب مقدس با تردید روبه‌رو شده است، نفی مرتبه ظهور لفظی و گزاره‌ای وحی هیچ‌گونه نتیجه شایان توجهی را در راستای هدف یادشده به دنبال ندارد. علاوه بر این خوانش‌های متعددی که از پدیده وحی در رویکرد غیرگزاره‌ای وجود دارد، به نوعی با هدف یادشده که همان بازگرداندن اعتبار وحی در الهیات مسیحی بوده، در تضاد است. تأمل در نوع تبیین اندیشمندان مسلمان از مسئله وحی تا حد زیادی در رفع این نقاط ضعف مؤثر خواهد بود. اندیشمندان اسلامی در عین تأکید بر وجه گزاره‌ای، سایر مراتب وحی را نیز در تبیین این پدیده مورد توجه قرار داده‌اند. در این دیدگاه توجه به مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی وحی سبب شده است تا وحی نه به ظهور در الفاظ و عبارات منحصر شود و نه تا حد تجربیات دینی بشری تنزل یابد، بلکه چنانکه گذشت اعتبار تمامی تجربیات دینی در مقایسه با وحی سنجش و داوری می‌شود. علاوه بر این تأکید بر مراتب معنایی وحی نقش بسیار مهمی در حفظ پویایی وحی و جریان آن در تمامی مراحل زندگی بشری دارد.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۰۵). *لسان العرب*، قم، ادب الحوزه.
۲. مصطفوی، حسن (۱۳۷۱). *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. یارنینگتون، سیمون و دیگران (۱۳۷۹). *مقدمه‌ای بر شناخت مسیحیت*، ترجمه و تدوین همایون همتی، تهران، نقش جهان، چاپ اول.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). *دین‌شناسی*، محقق محمدرضا مصطفی‌پور، چاپ پنجم، قم، اسراء.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *وحی و نبوت*، محقق مرتضی واعظ‌جو، چاپ اول، قم، اسراء.
۶. صدرالمتألهین، محمدبن ابراهیم (۱۹۸۱). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، چاپ سوم، بیروت، دارالاحیاء التراث.
۷. صدرالمتألهین، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۳). *مفاتیح‌الغیب*، مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌وی، چاپ اول، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
۸. کاکایی، قاسم و بحرانی، اشکان (۱۳۸۷). «مبانی نظری الهیات سلبی»، *نامه مفید*، ش ۶۸.
۹. ماسون، دنیز (۱۳۸۵). *قرآن و کتاب مقدس: درون‌مایه‌های مشترک*، ترجمه فاطمه‌سادات تهامی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
۱۰. هوردن، ویلیام (۱۳۶۸). *راهنمای الهیات پروتستان*، ترجمه طه طاووس میکائیلیان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

11. Evans, C. Stephen (2005). «Faith and Revelation», in *The oxford Handbook of philosophy of religion*, Edited by William J. Wainright, Oxford University Press: New York
12. Facker, Gabriel (1997). *The Doctrine Revelation*, Edinburgh: Edinburgh University Press
13. Farmer, H.H, (1942). *The World and God*, London: Nisbet

14. Fierbach, Ludwig (2012). *The Essence of Christianity*, Translated by George Eliot, Digireads.com Publishing
15. McGrath, Alister (2011). *Christian Theology*, Fifth Edition, London: Willey – Blackwell
16. Schleiermacher, Friedrich (2003). *On Religion, Speeches to its Cultured Despisers*, Edited by Richard Crouter, Cambridge: Cambridge University Press
17. Schleiermacher, Friedrich (2005). *The Christian Faith*, London: Continuum books, T&T Clarck
18. Schwöbell, Christoph (2005), *Wolfhart Pannenberg in The Modern Theologians*, Edited by Daivid Ford, Oxford: Blackwell Publishing
19. Taylor, Mathew (2007), *Ocr philosophy of religion*, London: Routledge
20. W. Hardy, Daniel (2005). *Karl Barth in the Modern Theologians*, Edited by Daivid Ford, Oxford, Blackwell Publishing
21. W.Bertram, Robert (1951). « Bruner on Revelation », Printed in *Concordia Theological Monthly*, Vol XXII, No 9, (September, PP625-643)

Archive of SID